پیشخوان

نظر و گذری بر «امریکا و تجزیه قومی در ایران»

خواب آشفته بیگانگان برای کشوری کهن

■ شاهد توحیدی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که از نام آن پیداست به نقش دولت امریکا در پروژه تجزیه قومی ایران پرداخته است. این تحقیق توسط جواد حقگو انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در معرفی این کتاب، موضوعات ذیل را مطرح ساخته است:

«ایران به عنوان کشوری با سابقه تمدنی کم‌نظیر، همواره در گستره سرزمینی خود، با تعدد فرهنگ‌ها و قومیت‌های گوناگون مواجه بوده‌است. وضعیتی که در ادوار مختلف روابط بین‌الملل به مثابه یکی از پایه‌های ثابت راهبردهای مشترک بسیاری از دولت‌های سلطه‌گر، در تقابل با ایران مورد استفاده قرار گرفته است. تفرق اقوام و تنوع مذهبی در راهبردهای فروپاشی یک نظام سیاسی، همواره به عنوان یک مؤلفه مؤثر و کلیدی با کارکرد سیاسی و نظامی، مورد توجه واقع شده‌است. اقوام ایرانی نیز از این قاعده مستثنی نبوده، بلکه به دلیل ویژگی‌های خاص جغرافیایی، تاریخی و سیاسی حاکم بر آن، همواره جایگاه کلیدی خود را در راهبردهای بیگانگان حفظ نموده‌اند. نگاهی به چالش‌های قومی صدسال اخیر به ویژه در دوره‌های بعد از تحولات مشروطه، جنگ جهانی دوم و انقلاب اسلامی ایران نشان می‌دهد که گرایش‌های قومی در ایران همواره مورد توجه قدرت‌های خارجی قرار گرفته و از اصلی‌ترین ابزار اعمال فشار آنان بر حکومت مرکزی بوده است. در اغلب بحران‌های جدایی طلبانه و چالش‌های قوم گرایانه، علایق و گرایش‌های قومی دست‌مایه دخالت نیروهای بیگانه در سرنوشت کشور و تضعیف حاکمیت ملی توسط گروه‌های قومی به نفع قدرت‌های غربی و شرقی بوده است. ظهور جمهوری اسلامی ایران به عنوان نظامی معترض

شیخ عزالدین حسینی
از رهبران حزب دموکرات کردستان

به نظم و شرایط ناعادلانه حاکم بر نظام بین‌الملل، وضعیتی را به ارمغان آورد تا بسیاری از دولت‌های سلطه‌گر به ویژه دولت ایالات‌متحده، نتوانند با نظام نوظهور ایران روابط دوستانه برقرار نمایند. بنابراین از همان آغازین روزهای پس از انقلاب ایران، دولت امریکا با اتخاذ تدابیر گوناگون به تقابل همه جانبه با ملت ایران پرداخت. اقدامات این دولت در مواجهه با حکومت اسلامی ایران، مجموعه‌ای از رفتارهای سخت تا نرم را تشکیل داده است. اقدام برای تهاجم نظامی، کودتا، براندازی، هجمه گسترده سیاسی، اقتصادی و فرهنگی علیه منافع ملت ایران، از جمله این اقدامات بوده‌است. دامن‌زدن به مسائل قومی در ایران و تلاش برای تحریک برخی از نخبگان فریب خورده از جمله ابزارهای دیگری است که به‌خصوص در سال‌های اخیر از سوی دولت امریکا مورد توجه قرار گرفته است. این ابزار که به‌ویژه در سال‌های پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر مورد توجه سیاست‌گذاران امریکایی قرار گرفته، امروزه شرایط مخاطره آمیزی را برای امنیت‌ملی جمهوری اسلامی ایران ایجاد نموده است. از آنجا که شرایط امروز ایران از جهت قدرت دولت مرکزی را، نمی‌توان با ادوار تاریخی پس از مشروطه، پس از جنگ دوم جهانی و پس از انقلاب اسلامی قیاس نمود، لذا منشأ غالب اقدامات نرم و ضدامنیتی نهادهای گوناگون در داخل و خارج از مرزهای کشور از یک‌سو و اقدامات سخت خشونت‌آمیز صورت پذیرفته در نواحی جنوب شرقی، جنوب‌غربی و شمالغربی کشور از سوی دیگر را، باید در متغیرهای بیرونی جست‌وجو کرد. در این کتاب، نویسنده محترم ضمن واکاوی علل و عوامل دخیل در ظهور بحران‌های قومی در ایران و به تصویر کشیدن نمایی از وضعیت جامعه متکثر ایرانی از آستانه ورود به هزاره سوم مسیحی تا به امروز به بررسی نقش دولت امریکا در پیدایش و گسترش تمایلات و اقدامات جدایی طلبانه قومیت‌های مرزنشین ایرانی در طول سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ پرداخته است...».

زنده یاد حجت‌الاسلام‌والمسلمین حاج شیخ غلامرضا حسنی

«زنده یاد حجت‌الاسلام والمسلمین غلامرضا حسنی، در کسوت مبارزی مسلکی» در گفت‌وشنود با بیت‌الله جعفری

گفت: می‌خواهم تیرها به سمت من بیاید و به سوی رهبری نرود

■ معصومه محرمی

آنچه در پی می‌آید، برگ دیگری از دفتر مجاهدات روحانی بصیر زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌شیخ غلامرضا حسنی است. بیت‌الله جعفری در دوران مبارزات منتهی به انقلاب اسلامی، با امام جمعه فقید ارومیه آشنا شد و تا پایان حیات آن بزرگ به وی وفادار ماند. او در گفت‌وشنودی که پیش‌روی دارید، شمه‌ای از خاطرات خود را بیان کرده است. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقمندان را، مفید و مقبول آید.

ظاهراً پیشینه مبارزاتی شما، با زنده‌یاد حجت‌الاسلام‌والمسلمین غلامرضا حسنی در پیوند است. مناسب است که گفت‌وشنود خود را، از این نکته آغاز کنیم؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. من از سلاله روحانیت هستم. جد بزرگوار ما ملاجعفرقلی از علمای مشهور ارومیه بود که مزارشان محل زیارت مردم منطقه است. ایشان در نجف درس خوانده و از مبارزان نهضت جنگل بود که بعد از آن به منطقه آذربایجان برگشت. به فقه شیعه و اهل سنت آشنایی کامل داشت و مورد احترام همگان بود. خانواده ما با علمای شاخص شهر مانند آقایان عرب‌باغی و عسکرآبادی، ارتباط داشتند و با آنها همنشین بودند. پدرم از ملاکین مسلح ارومیه بود. خانواده ما به واسطه خانواده آقای سلیمی، با مرحوم آقای حسنی(ره) آشنا شد. خانواده سلیمی، از معتمدان روستای ریکان بودند. ایشان می‌گفت که آقای حسنی را، از دوران نوجوانی می‌شناخته است. ایشان در اکثر اوقات به منزل آقای سلیمی می‌رفت و بین آنها رابطه صمیمانه‌ای وجود داشت. آقای حسنی از همان دوران جوانی، علاقه زیادی به تحصیل علوم دینی داشت، اما چشم درد مانع تحصیلش بود! آقای سلیمی به ایشان می‌گوید: برای بهبود نذر کن. ایشان نذر می‌کند و چشم دردش خوب و برای تحصیل علوم دینی، راهی شهر قم می‌شود. در قم با شهید سیدمجتبی نواب‌صفوی و جمعیت فدائیان اسلام آشنا و مبارزات انقلابی‌اش، از همان دوران آغاز می‌شود.

به یاد دارم که آقای حسنی از همان آغاز آشنایی، همیشه بنده را به اسم پدرم (عربین اوغلو) صدا می‌کرد. چون اسم پدرم، عربعلی بود. بنده ایشان را زمانی که در باغ‌اش مشغول کشاورزی بود، می‌دیدم. حاج‌آقا نماز جمعه را، در روستای بزرگ‌آباد و به نام امام‌خمینی برگزار می‌کرد و ما هم به ایشان اقتدا می‌کردیم. برخی علمای شهر بخاطر اقلیم جغرافیایی منطقه، معتقد بودند نباید حکومت مرکزی را تضعیف کرد، اما آقایان: حسنی، قره‌باغی و عسکرآبادی مخالف نظام شاهنشاهی بودند. حاج‌آقا، همیشه مسلح بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در پرونده‌های ساواک دیدم که چندین بار ایشان را به جرم حمل اسلحه دستگیر کرده بودند. این اسلحه‌ها از طریق روستاهای مرزی عراق، ترکیه و از سوی دوستان کرد به دست ما می‌رسید. اکثر دوستان ما مانند آقایان عدنانی، طلیسچی و...، عضو یا هوادار گروه مبارزین مسلح آقای حسنی بودند.

شما از چه مقطعی به گروه مبارزین مسلح مرحوم حسنی پیوستید؟

از سال ۱۳۵۶ و در هیئت مذهبی زنده‌یاد فاسونیه چی، به گروه ایشان پیوستم. در آن روزها، مسلح بودن یک امر عادی بود. به همین دلیل هم، اکثر اعضای گروه مسلح بودند. البته اگر کسی را با اسلحه دستگیر می‌کردند، حکمش اعدام بود، اما ما ترسی نداشتیم و مسلح بودیم. در آن روزها، من یک اسلحه کلاشینکف داشتم. بعدها زمانی که شهربانی را گرفتیم، قنداق اسلحه‌ام شکست. به همین دلیل آن را تحویل دادم و یک اسلحه ژ۳ گرفتم. بعد از واقعه ۱۷ شهریور در تهران و در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، فرهنگیان در سرسرای اداره دادگستری تحصن کرده بودند. گروه‌های مختلفی مانند اعضای گروه موسوم به مجاهدین خلق نیز شرکت کرده بودند. آقای حسنی هم حضور داشت. بنده به پشت تریبون رفتم و در حالی که عکس شاه را در دست داشتم، ابیاتی که سروده بودم را خواندم. در همان لحظه یکی از اساتید دانشگاه ارومیه، لنگه کفشی را به سمت عکس شاه پرتاب کرد! گارد شهربانی هم که بهانه به دست آورده بود، با گاز اشک‌آور به سمت ما حمله‌ور شد. مجلس به هم خورد، همه فرار کردند. مأموران ساواک، مرا دستگیر کردند. به هر زحمتی بود، از دست آنان فرار کردم. حکم تیر بنده صادر شده بود و من هم بالاجبار به دستور علمای شهر از ارومیه به طرف ملایر متواری شدم!

از چه مقطعی و مجدداً به گروه مرحوم حسنی پیوستید؟

فرمانده گروهی که مرکز ساواک در ارومیه را به دست گرفتند، شهیدمهدی باکری بود که بنده نیز در زمره آنها بودم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که شورای شهر تشکیل شد، آقای حسنی، آقای قرشی، آقای مولودی، دکتر صابری و آقای ضرغام عضو شورا بودند. مرحوم حسنی به بنده فرمود: «تو که با جوانان مبارز آشنایی داری، از بین اینها یک مهندس جوان را انتخاب کن، تا شهردار زمان شاه را تغییر دهیم. یک مهندس انقلابی بگذاریم که طرفدار امام‌خمینی و انقلاب اسلامی باشد». به سراغ آقا مهدی باکری رفتم و او را در جهادسازندگی پیدا کردم. ایشان روی یک بلدوزر نشسته بود و کار می‌کرد! با او صحبت کردم. گفت: «من وقت ندارم که بیایم و پشت میز بنشینم، اگر کاری برای انقلاب هست می‌آیم، وگرنه به دنبال فرد دیگری بروید!». به آقا مهدی گفتم: اتفاقاً آقای حسنی به دنبال فردی مانند شماست. آقا مهدی را به حاج‌آقا معرفی کردم. بعد از انتصاب ایشان به شهرداری، ماشین سلطنتی را کنار گذاشت، حقوق و عیدی کارگران را پرداخت نمود و همه توان خود را در این مسیر قرار داد. شهید باکری، همیشه مورد تأیید آقای حسنی بود.

نقش مرحوم حسنی در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ویژه در مبارزه با گروهک‌های تجزیه‌طلب را، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آقای حسنی در مبارزه با گروهک‌های تجزیه‌طلب، همیشه پیشگام بود. از سوی دیگر ایشان با برادران کرد رابطه‌ای صمیمانه و در میان آنها پایگاه مردمی- سیاسی خوبی داشت. در حماسه آزادسازی شهر نقده از سلطه دموکرات‌ها، گروه مبارزین همراه ایشان بود. ما با تانک، عازم نقده شدیم. وارد روستای بیگم‌قلعه که شدیم، دیدیم چند نفر از زنان روستا به دست دمکرات‌ها شهید شده‌اند. در کتاب حماسه بیگم‌قلعه نوشته‌ام که زنان روستا همراه با مردان روستا، با دمکرات‌ها جنگیدند و سه‌نفر از آنها به شهادت رسیدند. وقتی اعضای حزب دمکرات به شهر رسیدند، به روستاهای مجاور نیز حمله کردند! شجاعت آقای حسنی و همرزمانش، نقده را از لوث دمکرات‌ها نجات داد. با این پیروزی، حزب دمکرات جرئت حمله به شهرها را از دست داد و تنها به روستاها حمله می‌کرد! در حادثه قارنا که این حزب مردم را قتل‌عام کرد، حاج‌آقا با گروه مبارزین و مردم قره پاپاق نقده، لباس کردی می‌پوشند و به روستا نفوذ می‌کنند. با درایت و هوشیاری ایشان، نیروها وارد خانه ارباب روستا می‌شوند و ابتکار عمل را، از همه مزدوران حزب دمکرات می‌گیرند.

متأسفانه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حزب دمکرات در میان مردم سنی روستای ما (لور بالاجوق) نفوذ کرده بود. اعضای حزب روستاییان را تحریک کرده بودند، تا در روز تاسوعا دسته عزاداری مردم شیعه روستا را به رگبار ببندند! آنها می‌خواستند ابتدا افرادی را که جلوی دسته عزاداری‌ها بودند به شهادت برسانند. دوستان ما از موضوع مطلع شدند و در زیر پیراهن‌های خود، مسلسل بر تا بسته بودند تا در صورت حمله دفاع کنند. آن روز در روستا، درگیری خونینی رخ داد و ۹ نفر از آنان و دونفر از ما کشته شدند! آن شب پیشمرگ‌های کرد به تلافی کشته‌هایشان به روستا حمله کردند و تعدادی از مردم بسیجی روستا -که برادر بنده نیز در بین آنها بود- را دستگیر نمودند. همان شب خدمت آقای حسنی -که در مسجد جامع قدیم و در حجره‌ای نشسته بود- رسیدم و با ناراحتی جریان تاسوعا و بمب‌گذاری روز عاشورا را، برایشان تعریف کردم. حاج‌آقا به شدت برافروخته شد و با ستاد ارتش و لشکر ۶۴، تماس گرفت. با حالت عتاب به آنان گفت: «اگر شما توان مقابله با دمکرات‌ها را ندارید، خودم با مجاهدین راهی روستا می‌شوم و غائله را ختم می‌کنم!». حاج‌آقا عمامه‌اش را به زمین زد و گفت: «حسنی مرگ بر تو که بچه‌های رشکو (رشیدبیگ) بیایند و به مجاهدین زور بگویند!» بعد از گفتن این سخنان و با شنیدن نام حضرت‌امام، بغض کرد و گفت: «درجایی که خدا ولی امر باشد، چرا باید این اتفاق بیفتد؟». در ارومیه روستایی نبود که حاج‌آقا برای مقابله با گروهک‌ها به آنجا نرفته، یا در این باره اقدامی نکرده باشد.

آقای حسنی در فرونشاندن غائله حزب موسوم به خلق مسلمان، چه نقشی داشت؟

اعضای حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان، بومی ارومیه نبودند و بیشتر از اهالی منطقه ارسباران و قره‌داغ تبریز بودند. مردم ارومیه بیشتر طرفدار علمای شهر خودشان، مانند آقایان: حسنی، قرشی، قره‌باغی و صاحب‌الزمانی بودند. در ارومیه حجت‌الاسلام‌فوزی، نماینده آیت‌الله شریعتمداری بود. ایشان فرد معقولی بود و می‌دانست که جغرافیای منطقه ارومیه، تبریز، میانه و... متفاوت است. گروهک‌های تجزیه‌طلب در بالای کوه‌های ارومیه، مترصد فرصت برای ضربه‌زدن به نظام اسلامی بودند. پس از این قضایا بود که با درایت آقای حسنی و علمای شهر، آقای فوزی تصمیم گرفت تا از ارومیه برود. حتی دادگاه انقلاب اسلامی هم حکم داد، که آقای فوزی ارومیه را ترک کند. هنگامی که در تبریز طرفداران آقای شریعتمداری رادیو و تلویزیون را اشغال کردند، مجاهدین خلق در ارومیه نیز دست به کار شدند که صداوسیمای ارومیه را نیز اشغال کنند. بنده در روستا بودم. از سوی آقای حسنی پیامی به من رسید که سریع خودت را به مسجد اعظم برسان! اطاعت امر کردم و خودم را به آنجا رساندم. پشت تریبون مسجد رفتم و خطاب به مردم از جمله هواداران آقای شریعتمداری گفتم: «چرا از رادیو و تلویزیون تبریز، سرود حزب توده پخش می‌شود؟ چرا سرود سیدجعفر پیشه‌وری پخش می‌شود؟ آیا اینها اشعار مذهب تشیع است؟ یک شعر انقلابی خواندم و رو به مردم گفتم: آقای حسنی آماده حرکت به سمت صداوسیما هستند، با ایشان همراه شوید و نگذارید پای هواداران خلق مسلمان به صداوسیما برسد! طرفداران خلق مسلمان، از این حرکت انقلابی حاج‌آقا و مردم ترسیدند و پا به فرار گذاشتند!

خاطرم هست که هواداران آقای شریعتمداری، گروهی به نام «نگهبانان انقلاب اسلامی» تشکیل داده بودند. زمانی که مردم برای اعتراض به درب منزل آقای فوزی رفتند، نگهبانان دونفر از بچه‌های ما را شهید کردند که یکی از آنها برادر کوچک آقای پزشکیان بود. بعد از شهادت این دونفر و تظاهرات مردم انقلابی مردم ارومیه، هواداران خلق مسلمان در این شهر عقب‌نشینی کردند. در پی این ماجراها، بسیاری از مردم از مرجعیت آیت‌الله شریعتمداری عدول و رساله‌های ایشان را کنار گذاشتند. به اتفاق مردم ارومیه به محضر حضرت امام‌خمینی رفتیم و به ایشان عرض کردیم: آقا نفرمایید که آذربایجان با شریعتمداری است، رساله‌های شریعتمداری را کنار گذاشتیم و به شما اعلام می‌کنیم که پیرو شما هستیم و اگر در گذشته مقلد شریعتمداری بودیم، استغفرالله! البته امام‌خمینی دستور دادند که به مراجع توهین نشود.

ترور شخصیت رسانه‌های اصلاح‌طلب درباره مرحوم حسنی پس از خرداد ۷۶ و بی‌اعتنایی ایشان بدان، در زمره سرفصل‌های مهم کارنامه سیاسی وی قلمداد می‌شود. ارزیابی شما در اینباره چیست؟

آقای حسنی از کسی نمی‌ترسید و برایش فرقی نمی‌کرد که این فرد رئیس جمهور است یا یک فرد معمولی، او تنها صحت رفتار فرد را می‌دید. عده‌ای از علما بر این باور بودند که بعد از تنفیذ رئیس جمهور، نباید با وی مخالفت کنیم. اما حاج‌آقا بر این باور بود که اگر رهبر تنفیذ کند اما رئیس جمهور برخلاف فرمایشات رهبر عمل کند و با امریکا و استکبار دست دوستی بدهد، آیا وظیفه ما سکوت است؟ قطعاً نه! در زمان سفر آقای خاتمی به استان، هر چه آقایان علما اصرار کردند، قبول نکرد تا به استقبال او برود! شجاعت و صراحت بیان حاج‌آقا، دلیل تخطئه ایشان توسط اصلاح‌طلبان بود. روزی به ایشان عرض کردم: کمی نرم‌تر با دولت اصلاحات برخورد کنید، مخالفان‌تان می‌گویند شما تند هستید! ایشان در جواب فرمود: «می‌دانی چرا من این خطبه‌ها را در نماز جمعه می‌خوانم؟ به دلیل اینکه نمی‌خواهم تیرها به سمت رهبر برود، من می‌خواهم سپر بلای ایشان باشم، همانند یاران امام حسین(ع) که در روز عاشورا مقابل امام ایستادند و مانع اصابت تیرها به ایشان شدند...». آقای حسنی خطیب نبود، اما بسیار بصیر و بسیار قوی بود. خطابه‌ای ساده و معمولی می‌خواند، اما مردم با علاقه به سخنانشان گوش می‌دادند. همین امر هم، موجب رشک دشمنانش می‌شد.

در سال ۱۳۷۷ و پس از دستگیری عبدالله اوجالان، گروه‌های وابسته در حمایت از وی، شهر ارومیه را به آشوب کشیدند! واکنش مرحوم حسنی به این واقعه چه بود؟

عبدالله اوجالان که در میان پیروانش به نام آپو مشهور است، نظریه‌پرداز و بنیان‌گذار حزب کارگران ترکیه است. بعد از دستگیری او توسط دولت ترکیه، عده‌ای در شهر ارومیه اعتراض کردند. استاندار وقت نیز مجوز اعتراض را صادر کرد. آقای حسنی بنده را فرستاد، تا با آقای غریبانی صحبت کنم و دلیل صدور مجوز را از وی جویا شوم. به صورت همزمان، حاج‌آقا مسلحانه و به همراه گروه مبارزین و حتی جمعی از علمای اهل سنت، در خیابان مقابل معترضین ایستادند! بنده به دفتر استانداری رسیدم، آقای غریبانی هم پشت میز بود. پیام حاج‌آقا را به ایشان رساندم و گفتم: اینجا نشستی و مجوز صادر کردی که معترضین شیشه‌های استانداری را با آجر بشکنند؟ او وقتی پیام حاج‌آقا را شنید و از به صحنه آمدن ایشان اطلاع یافت به ناچار مجوز را لغو کرد. بچه‌های قرارگاه ثارالله، منتظر لغو مجوز بودند. وقتی این خبر را شنیدند، معترضین را تا فلکه مدرس مجبور به عقب‌نشینی کردند. اگر حضور به موقع آقای حسنی در آن ماجرا نبود، آشوب در سطح گسترده‌ای ادامه می‌یافت و می‌توانست برای شهر مشکل ساز شود.

به عنوان واپسین سؤال، خصال اخلاقی امام جمعه فقید ارومیه را چگونه دیدید؟

خصوصیت برجسته مرحوم آقای حسنی، شجاعت و صراحت بیانش بود. هیچ‌گاه به مصلحت حرف نمی‌زد. صداقت کلامش، او را زبانزد خاص‌وعام کرد. برخلاف تبلیغات رسانه‌های دشمن، بسیار دلسوز و مهربان بود. ایشان در بزرگ‌آباد، باغ وسیعی داشت. حاج آقا اکثراً، خود به این باغ رسیدگی می‌کرد. میوه‌های باغ به قدری درشت و خوشمزه بود که نظیرش کمتر دیده می‌شد! ایشان همیشه محصولات باغ را، در بین طلاب تقسیم می‌کرد. ویژگی متمایز آن بزرگوار، نداشتن حقوق دولتی بود. با وجود احراز مناصب عالی در نظام، هیچ‌گاه ریالی از بیت‌المال نگرفت. مرد میدان کار بود. گاوداری داشت و خودش به زمین‌های کشاورزی رسیدگی می‌کرد. شهامت، بصیرت، صداقت، صراحت و مردم‌داری آقای حسنی، او را محبوب قلب‌ها کرد. در خاتمه گفت‌وگو، این ابیات را به روح سردار حماسه آفرین آذربایجان تقدیم می‌کنم:

منم بآفرین، آذرآبادگان
مهین مهدشیران و آزادگان
من آن سرافرازان سرمیهنم
هژبر سرافراز ایران منم
چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد
همان آذرآبادگان کشوری‌ست
که بر روم و شامش بسی برتریست
از آن غربی‌ام خوانده مام وطن
که خفته شمسی در آغوش من
ارومیه‌ام مرکزی جاودان
زمینش بود رشک هفت آسمان
همین شهر سر منشأ آب‌هاست
به ایران صدف گوهری پربهاست
در این خطه بس لاله‌ها خفته‌اند
زخون باکری‌وار بشکفته‌اند
۱۲ هزارش شهید دفاع
همه قهرمان و دلیر و شجاع
مبارز یلانش وطن پرورند
به غرب و جنوب عازم کشورند
از ایشان (حسنی) چنان شیرمرد
خداوند پیکار و مرد نبرد
امام جمعه اما مسلح، دلیر
به پیکار خائن، یلی شیرگیر
«حسنی» حسینی یل اورمیا
امامش خمینی و روح‌خدا
پی خامنه‌ای پیشمرگی سترگ
دفاع از وطن را بزرگی بزرگ
هم او محور وحدت ترک و کرد
به بازوی او قدرت ترک و کرد
«حسنی» عزیز عشایر بود
که سردار آن‌سان ذخایر بود
به «بامباردوما» عدو روز و شب
به حفظ نوامیس او شد سبب
به یاغی کشید او چو خط‌ونشان
سر جای خودشان نشانیدشان
«غلام‌رضا» بود و یار امام
از آن رو بشد اسوه خاص و عام
به غیرت برفت و زغیرت بزاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد
از او جاودانه ره رهبری
مدیحش سراید ز جان «جعفری»

> عده‌ای بر این باور بودند که بعد از تنفیذ حکم رئیس جمهور، نباید با وی مخالفت کنیم. اما مرحوم حسنی بر این باور بود که اگر رهبر تنفیذ کند اما رئیس جمهور برخلاف فرمایشات ایشان عمل نماید و با امریکا و استکبار دست دوستی بدهد، آیا وظیفه ما سکوت است؟ قطعاً نه! در زمان سفر آقای خاتمی به استان، هر چه آقایان علما اصرار کردند، قبول نکرد تا به استقبال او برود! شجاعت و صراحت بیان حاج آقا، دلیل تخطئه ایشان توسط اصلاح‌طلبان بود

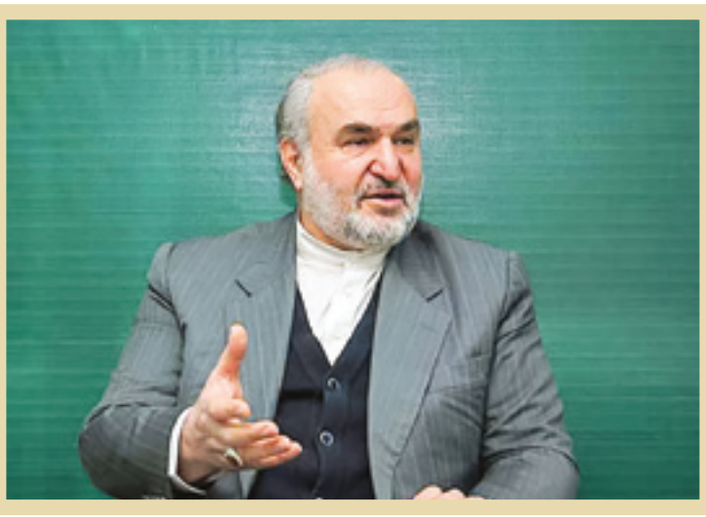

بیت‌الله جعفری

> روزی به ایشان عرض کردم: کمی نرم‌تر با دولت اصلاحات برخورد کنید، مخالفان‌تان می‌گویند شما تند هستید! ایشان در جواب فرمودند: «می‌دانی چرا من این خطبه‌ها را در نماز جمعه می‌خوانم؟ به دلیل اینکه نمی‌خواهم تیرها به سمت رهبر برود، من می‌خواهم سپر بلای ایشان باشم، همانند یاران امام حسین(ع) که در روز عاشورا مقابل امام ایستادند و مانع اصابت تیرها به ایشان شدند...»